

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث را در ذیل حدیث «انت و مالک لایک»، متعرض روایات از کتاب جامع الأحادیث در این چاپ سی و یک جلدی، مثل اینکه بعداً چاپ‌های دیگری هم دارد، این چاپی که الان دست من است، سی و یک جلدی است. در جلد بیست و دوم، در ابواب ما یُکْتَسَب، باب هفتادمش، حدیث چهاردهم در اینجا الدعائم عن جعفر بن محمد.

عرض کردیم دعائم الإسلام برای قاضی نعمان است؛ به اصطلاح گاهی به ایشان می‌گویند ابوحنیفه شیعی؛ البته ابوحنیفه سنی اسمش نعمان بن ثابت است، این نعمان بن محمد است. فقط چون اسمش نعمان است، یعنی اسمش شبیه نعمان اهل سنت است و الا پدرانشان با هم فرق می‌کند. به هر حال وقتی می‌گویند ابوحنیفه شیعی، مراد ایشان است.

یکی از حضار: قیاس می‌کرد یا فقط واسطه است اسم؟

آیت الله مددی: نه، به خاطر اینکه اسمش نعمان است. ایشان اول مثل مالکی بوده، شافعی بوده، بعداً اسماعیلی می‌شود و مرد ملایی است، انصافاً اطلاعات خوبی دارد، منابع زیادی هم در اختیارش بوده است.

عرض کردیم به لحاظ رتبه مابین کلینی و صدوق است؛ کلینی سیصد و بیست و نه است، صدوق سیصد و هشتاد و یک، ایشان سیصد و شصت و یک، شصت و سه است، ما بین هماست. و کتاب ایشان، بلکه کتب ایشان ما بین ما مشهور نشد.

من یک دفعه هم عرض کردم، شما اگر عراق یا کوفه را در نظر بگیرید که محل تولد حدیث شیعه کوفه است، شما بیایید تا بغداد و اطراف عراق، بیایید به طرف شرق، تقریباً مثل قم، قم شهر آن منطقه تقریباً و خراسان، این‌ها شهر نسبتاً نزدیکی بود. آخرین حدی که ما در شرق داریم همین کش و سمرقند است که الان به اسم ازبکستان معروف است، و سابقاً به اسم ماوراء النهر نامیده می‌شد.

میراث‌های ما در اینجا هم محدود است. می‌رسد آخرین میراث‌های شیعه ما، می‌رسد به ازبکستان یا همین ماوراء النهر؛ این برای جنبه شرقی است. البته میراث‌های خاصی، خصلت‌های خاصی دارد که یکی‌شان همین رجال کشی است، یکی‌شان هم کتاب تفسیر مرحوم عیاشی است. ان شاء الله اگر فرصتی شد در خلال کتاب شناسی، متعرض آن‌ها به نحو اجمال خواهیم شد.

از طرف دیگر، شما طرف غرب را دارید که می خورد به سوریه و شام و این قسمت ها؛ در اینجا ما میراث هایی داریم که خب بعضی شان خوب است، خیلی خوب است، مثل کتاب های تحف العقول داریم، غیبت نعمانی داریم، این ها علمایی هستند که در اینجا هستند، البته آثار نصیری ها هم داریم یا علوی های شام که این ها جزء خط غلاتند. این ها میراث های خاص خودشان را دارند. میراث های شان خرابی زیاد دارد.

آخرین حدی که ما داریم در این طرف غرب، مصر است که میراث های مصری ما باشد. عرض کردیم آنچه که الان ما از میراث های مصری داریم، یکی دعائم الإسلام و یکی هم همین اشعثیات یا جعفریات، اشعثیات است. این دو تا از مصرند. دیگر چیز، البته مرحوم مثلاً کراجکی در کنز آن فوائدش، ایشان بعضی از جاها می گوید این حدیث را «سمعت بمصر». داریم علمای ما که مصر رفتند. اما آنی که الان داریم ما از میراث های به اصطلاح غربی ما، یک مقداری مال شام و سوریه و حلب و این قسمت هاست، یک مقداری هم آخرین حدش هم مصر است؛ دیگر ما بعد از مصر نداریم. از مصر الآن از قاضی نعمان آن که آمد و جا افتاد، مشهور شد، دعائم الإسلام بود.

البته قاضی نعمان کتاب های دیگری هم دارد، حتی تأویل الدعائم هم دارد که همین دعائم را تأویل کرده است. چون اسماعیلی ها جنبه تأویلی دارند. تأویل الدعائم را هم دارد ایشان. و کتاب های دیگری هم دارد که اخیراً یک کتابش که به درد کارهای حدیثی می خورد به نام الإيضاح چاپ شده است. البته شرح الإخبارش هم چاپ شده، صدفتا قم چاپ کردند، یکی از عزیزان در قم شرح الإخبار را تحقیق کرده است. خود اسماعیلی ها انجام ندادند.

و کتاب الإيضاح را هم دارد، آن شرح الإخبار هم روایت فوائد خاص خودش را دارد. این ایضاح اش هم تازگی یک نسخه واحد دارد که متعلق به این مستشرق آلمانی بود، آن نسخه را چاپ کرده و آن هم خیلی فوائد دارد انصافاً، با اینکه الان مقداری کمش به ما رسیده است. چون در یک کتاب دیگرش نوشته ایضاح سه هزار ورق بوده، خیلی بزرگ بوده، کتاب بسیار بزرگی بوده. من از یکی از دعاة اسماعیلی ها که منزل ما آمده بود می گفت صد جلد بوده، آن تعبیرش می گفت صد جلد بوده، حالا نمی دانم سه هزار ورق صد جلد می شود؟

اما خود قاضی نعمان توصیفش کرده به سه هزار ورق. اگر آن پیدا می شد خیلی تأثیرگذار بود. چون آن که الان ما داریم یک مقداری از طهارت است، خیلی ناقص است. اما خیلی فوائد دارد؛ همین کتاب موجز، فوائد فنی حدیثی بسیار زیادی دارد. کتاب دعائم الإسلام مشهور نبود؛ مرحوم شیخ حرّ قدّس الله سرّه عمداً از آن نقل نکرد به خاطر عدم اعتماد بر ایشان. و بعدها مرحوم حاجی نوری در مستدرک این دعائم را نقل کرده است. عرض کردم، چند دفعه عرض کردم، اگر ما باشیم و طبق قاعده، مستدرک حاجی نوری مستدرک نیست، موارد خیلی کمش مستدرک است. مستدرک یعنی از مصادری نقل کند که از دست صاحب وسائل افتاده باشد. ایشان از مصادری نقل می کند که صاحب وسائل به ساز و کار این مصادر اعتقاد

نداشته است. بله، این را می‌گویند مستدرک. صاحب وسائل اصولاً به این مصادر اعتقاد نداشته، به فقه الرضا اعتقاد نداشته، به عوالی اللئالی اعتقاد نداشته. به کتاب دعائم الإسلام اعتقاد نداشته است.

عرض کردم، اخیراً چند بار عرض کردم، یک حاشیه‌ای است که مرحوم صاحب وسائل در مراجعه سومش به کتاب نوشته است؛ در خاتمه وسائل یک جایی دارد که وقتی مصادر را می‌گوید، می‌گوید بعضی از کتاب‌ها را نقل نکردم. آن جایی که حاشیه دارد، این زمان آقای نوری نبود این حاشیه. می‌گویم در چاپ آقای ربانی هم این حاشیه نیامده، این حاشیه در این چاپ عزیزان آل البیت است. ده، دوازده کتاب ایشان اسم می‌برد. کتاب‌ها را اسم می‌برد، کتاب‌هایی هستند که من در آن‌ها نقل نکردم، تصریح می‌کند، خود صاحب وسائل تصریح می‌کند. ولی چون ندیده بودند، نمی‌دانستند، ولی تصریح می‌کند که من از این کتاب‌ها نقل نمی‌کنم.

حاجی نوری هم تماماً از این کتاب‌ها نقل می‌کند، یک شرح مفصلی هم داده درباره اینکه این کتاب‌ها اعتبار دارند. راجع به دعائم الإسلام چون نمی‌خواهم وارد جزئیات بشوم، اعتقادشان این است که ایشان امامی است، اصلاً اثنا عشری است. اصلاً شش امامی نیست، اسماعیلی نیست و بعضی از قرائن را نقل کرده؛ قرائنی که هست چون زمانی ایشان نسخه‌های کتاب چاپی نبوده، خطی بوده، نسخه خطی ایشان ظاهراً غلط بوده. علی ای حال، نسخه‌ها نسخه‌های غلطی است که واضحه که اشتباه شده. به هر حال در اینکه ایشان اساس اسماعیلی‌هاست نه اینکه اسماعیلی نیست، ایشان فقیه بزرگ اسماعیلی است که عرض کردیم از آن زمان که قرن چهارم است إلى یومنا هذا تنها کتاب اسماعیلی همین کتاب است.

و چیز عجیبی هم که است، مستدرک از آن نقل کرده و چاپ کردند، نسخه آخری مال چاپ خود به اصطلاح مورد اعتماد اسماعیلیان است. هیچ حاشیه‌ای هم ندارد، خیلی عجیبی است، مثل اینکه اسماعیلی دنبال علم و این حرف‌ها نبودند. یک جایش حاشیه مختصر خود ایشان نوشته، اما علمای بعدی اسماعیلی حاشیه بزنند، تعلیق بزنند، این خیلی عجیب است.

آن کتاب ایضاح هم که یک نسخه مفرده دارد، هیچ حاشیه‌ای ندارد، هیچ چی ندارد اصلاً. نوشته آداب کتاب الإیضاح للقاضی نعمان اولش، دور بر خط، صاف صاف صاف. آخرش هم نوشته تمت، تمت الرسالة. هیچ چی ندارد که چه سالی نوشته شده، چه جوری نوشته شده. هیچ از این خصوصیات علمی در آن کتاب رساله ایضاح هم وجود ندارد.

علی ای حال در اینکه ایشان از بزرگان اسماعیلی است و فقیه بزرگ اسماعیلی است و عرض کردم امتیازش این است که دوره کتابش تقریباً فقه ماثور است. چند مورد هست که مثلاً خودش می‌خواهد نتیجه‌گیری کند، اما کم است. مواردی که هست همه روایات است. البته من یک مورد یا دو مورد دیدم، حالا یکی کسی گفت حتماً آن مورد بوده، به نظرم دو مورد دیدم، الإمام المعز هم نقل می‌کند، خلیفه چهارم اسماعیلیان در مصر.

قاضی نعمان با او بوده، قاضی زمان ایشان هم هست. و خیلی هم ایشان اصلاً یک رساله‌ای در شرح حال امام معزّ دارد، الامام المعزّ به قول خودشان. دارم من، چاپ شده، من دارم. علی ای حال کاملاً واضح است، یکی دو جا از او سؤال می‌کند «سألت الامام المعز» و الا از روایات اهل بیت است. کاملاً واضح است که اسماعیلی‌ها اساساً بعد از فوت اسماعیل، حالا فرقه‌ای بوده، نبوده، چی بوده، الله اعلم. چون عرض کردم مابین فوت اسماعیل تا قیام دولت اسماعیلیان در مصر سال دویست و نود و هفت، یک مشکل تاریخی دارند اهل اسماعیلیه. این‌ها سه تا امام نام می‌برند به عنوان ائمه ستر، ستر مستور، ائمه مستور. که این ائمه این‌ها در هیچ مصدر دیگری غیر از خود کتب این‌ها نیامده است. نمی‌توانیم بشناسیم اینها چه کسانی هستند، واقعیت دارند یا واقعیت ندارند.

علی ای حال حالا هرچی بوده، هر حرکتی بوده، گروهی بودند، چه اعتقاد داشتند، بیشتر دنبال بحث سیاسی و گرفتن قدرت بودند. وقتی قدرت را در مصر به عهده می‌گیرند، وقتی در فکر نوشتن کارهای علمی افتادند و مبانی فرهنگی این علم را روش و این قدرت را روشن بکنند، چون کتاب نداشتند، چون روایت نداشتند، من کراً عرض کردم، الان در تمام کتب اهل سنت و شیعه، در کتب رجالی، یک نفر نداریم راجع به او نوشته باشند اسماعیلیان. زیدی، فطحی، واقفی، عامی، فلان، شافعی، مالکی، همه چی داریم. اما اسماعیلیه نداریم، یک نفر نوشته باشند. چون نبودند، تو این خط نبودند، دنبال قضیه‌های سیاسی و پیدا کردن قدرت بودند.

وقتی هم قدرت پیدا کردند، چون مبانی نداشتند و چون به عنوان شیعه مطرح بودند، آمدند از کتب ما استفاده کردند. یعنی این کتاب قاضی نعمان، کتاب دعائم الإسلام، تمامش از مصادر ماست. البته بعضی از مصادر هست که خود ما برایش اعتماد نکردیم، این چاپ طولانی می‌کند که الان جاش اینجا نیست، اجمالاً.

و متونی که ایشان در روایات می‌آورد، شبیه نقل به معنا بیشتر است. اما مرد ملایی است، به هر حال نمی‌شود انکار کرد، مردی است فوق‌العاده دقیق و مرد ملا و صاحب معلومات. و عرض کردیم در کتاب ایضاح، این ایضاحی که از ایشان چاپ شده این مقدار، تقریباً این ایضاح شبیه استبصار شیخ است، جمع بین روایات. مسلکش هم در جمع، الجمع مهما أمکن است. من دیروز بود مسالکی که در تعارض روایات، مسالک کلی تعارض روایات دیروز عرض کردم، تساقط هست. به اصطلاح، طرح، حالا اسمش را بگذاریم طرح، طرح هست، تخییر هست مثل مرحوم کلینی، جمع هست مثل مرحوم شیخ طوسی، ترجیح است از زمان علامه به بعد. این چهار تا مسلک اساسی است که علمای شیعه در باب تعارض دارند. دقت کردید؟ این کتاب دعائم الإسلام مثل شیخ طوسی قائل به جمع «الجمع مهما أمکن أولى من التّرك» است. عرض کردم این مسلک عده‌ای از اهل سنت هم دارند.

یکی از کتب نسبتاً مشهور در باب تعارض، تأویل مختلف الحدیث مال ابن قتیبه دینوری است. این هم از نزدیکای کرمانشاهست، همدان. ابن قتیبه دینوری این تقریباً سال دویست و هفتاد، هفتاد و سه. ایشان هم قائل مسلک جمع است، تأویل، تأویل مختلف الحدیث؛ ایشان هم سعی کرده بین روایات، البته ایشان فقط متعرض اختلاف تعارض احادیث نشده، مثلاً اگر جایی یک حدیث با ظاهر قرآن هم بنویسد متعرض شده، ولی سعی می‌کند جمع بکند.

صاحب دعائم تقریباً صد سال بعد از ایشان است؛ سیصد و شصت و سه، سیصد و شصت و چهار، صد سال بعد از ابن قتیبه است. ایشان هم قائل به جمع است. شیخ طوسی ما هم تقریباً صد سال بعد از ایشان است؛ چهارصد و شصت و فواتش است، ایشان هم قائل به جمع است. این‌ها کسانی هستند که «الجمع مهما أمکن أولى من الطرح»، حتی المقدور هر درجی که شده ما جمع بکنیم بین روایات، به هر نحوی که شده، مرحوم شیخ قدس الله نفسه، دقت فرمودید، غرض فرمودید غرض مسلک جمع یک چیزی نیست که آقایان خیال کنید شیخ بود، بحث این تاریخ صد سال فاصله را، تقریباً حالا صد سال نیست، نود سال مثلاً یک چیز این طوری یا سه سال، دو سال کمتر، این‌ها را برای شما عرض کردم که این‌ها مسلک‌شان یکی است با آن کیفیت جمع.

یکی از حضار: استاد وقتی اختیار اسماعیلی‌ها رأی آن‌هاست در کتاب بین احادیث، رابطه ما با این کتاب چی می‌شود؟

آیت الله مددی: عرض کردم چون این کتاب، این کتابی که الان هست، خود دعائم مصدر را نداده، یک جا شاید، دو جا یک اشاره‌ای به مصدر دارد که حالا ما شرحش دادیم، اما مصدر نداده، اما در کتاب ایضاح چرا، مصدر را گفته. می‌توانیم، مثلاً در کتاب ایضاح، این رساله علی بن جعفر است، مسائل علی بن جعفر که دو سه روز هم خواندیم، من، اما آن را به امام صادق نسبت داده. «عن علی بن جعفر عن اخیه موسی قال: سألت ابي». اینجا این جوهری گفته. چرا؟ چون اسماعیلی‌ها به امام صادق اعتقاد دارند، به موسی بن جعفر اعتقاد ندارند. دقت می‌فرمایید؟

اما ما داریم «سألتُ أخی»، یکی از اختلافات اساسی، زیدی‌ها، سنی‌ها هم دارند، این زیدی‌ها هم دارند «سألتُ أبی». دقت می‌کنید؟ یکی از اختلافات اساسی این است که این کتاب علی بن جعفر از امام صادق است یا این کتاب از امام موسی بن جعفر است، سلام الله علیهما. نسخ ما تماماً «سألتُ أخی» است. اما در این کتاب ایضاح که ایشان نقل می‌کند، سندش هم عین همان سندی است که به ما آمده، چون نمی‌خواهم وارد خصوصیات بشوم. بعد آوردند «سألتُ ابي» که جعفر بن محمد است.

اما، لذا ما الان مشکلی که الان با این کتاب دارید، نمی‌دانیم از کدام مصدر نقل کرده است؟

یکی از حضار: استاد پس جایگاه علمی دارد یا نه

آیت الله مددی: جایگاه علمی می توانیم ما ریشه هایش را پیدا بکنیم،

یکی از حضار: با شواهد و قرائن دیگر

آیت الله مددی: یعنی نظیر، بعضی جاها عین عبارتش است می توانیم پیدا بکنیم، عین عبارت روایات ماست.

من به این داعی مطلع اسماعیلی ها گفتم، اگر این کتاب خوب تحقیق بشود بین بیست تا چهل جلد می شود، خیلی خوشحش آمد، باور نمی کرد.

این تحقیق یعنی به مصادر ما مراجعه بشود، خودشان ندارند مصدر. و به مصادر سنی ها هم نرفته. اسماعیلی ها این ها شیعیان به معنای تولی و تبری هر دو، یعنی هم با آن ها بد هستند هم اهل بیت دنبال اهل بیت، مثل شیعیان بعد از دوران صفویه در ایران.

علی ای حال در کتاب دعائم عن جعفر بن محمد سأل عن رجل له ولد طفل و هل للولده جاریة مملوكة هل لأب أن یطأها؟ این ببینید این که

گفته طفل ما الان نداریم، چرا طفل گفته؟ چون به خاطر اینکه اگر پسر بزرگ باشه، این شبهه دارد که آن جاریه محل استفاده پسر بوده، این طفل گفت برای اینکه محل استفاده پسر نبوده، دقت کردید؟

در روایات ما برای فرق بین دو تا که محل استفاده بوده یا نبوده، دختر و پسر گذاشتن. اگر جاریه مال دختر باشه یک جور، جاریه مال پسر باشه

یک جور، دقت کردید؟ در روایات ما این جوری است.

یکی از حضار: ظاهراً اعلان هم نمی خواد؟

آیت الله مددی: آره، چرا اعلان می خواد به خاطر اینکه بعد پسر مبتلا نشه. بنت نه، دقت کردید؟

یکی از حضار: استاد از بازار خریده داغ داغ برده است.

آیت الله مددی: حالا دیگر آن مسائلش باشد.

عرض کنم که روشن شد آقا؟ عن رجل له ولد طفل، این سر له ولد طفل به خاطر اینکه پدر بتواند در آن جاریه تصرف کنه در آن کنیز، چون اگر

بزرگ باشه این شبهه دارد که این به حساب مورد استفاده پسر بوده.

یکی از حضار: حالا این سؤال فرض حقوقی دارد؟ یعنی طفل می رفته بازار کنیز می توانسته بخرد؟

آیت الله مددی: پدرش می خرد دیگر.

یکی از حضار: چطور به بچه می‌رسد که به عقلش برسد

آیت الله مددی: هدیه خوب یکی برای جمع می‌شود می‌خرد، می‌دانستند که بعد گران می‌شود مثلاً کنیز. تورم. شاید تعجب آور باشد آقا من در یک تاریخی دیدم که در یکی از جنگ‌ها این قدر کنیز گرفتند، البته شاید تعبداً بود که قیمت یک کنیز واحد سه درهم رسیده بود، خود گوسفند هشت درهم، نه درهم، حالا شما تصور بکنید. این گرفته بود که بعد الی آخره.

علی ای حال وللولد جاریه مملوکه قال لیس له ذلک عرض کردم مرحوم آقای این در کتاب آقای بروجردی، ما نمی‌گوییم کار آقای بروجردی، بحث جاریه و مال ولد را در یک باب آورده، صاحب وسائل در دو باب آورده.

بله، لیس له إلا أن یقومها علی نفسه قیمة عدل. بله، ثم یأخذها و یكون لولده علیه ثمنها، باید ثمن‌اش را به او بدیم. البته اعلان هم دارد، در اینجا اعلان نیامده این نسخه‌ایست که مال مصر است و قال لا یحلّ لرجل من مال ولده شيء إلا بطیب نفسه. این همان است که در یک نسخه قرب الإسناد علی بن جعفر دارد إلا بإذنه، بإذن پسر. إلا أن یضطر إلیه، آنجا هم در قرب الاسناد این طور بود: اذن و اضطرار، حالت سومی هم داشت استقراض، اینجا دیگر استقراض ندارد.

یکی از حضار: اما اینجا استثنای طیب نفس است؟

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: اینجا استثنای طیب نفسه؟

آیت الله مددی: الّا؟

یکی از حضار: لطیف نفسه، إلا أن یضطر

آیت الله مددی: یعنی این دیگر طیب نفس نمی‌خواهد، إلا أن یستر إلیه فیأکل بالمعروف قوته.

عرض کردم اگر روایات را جمع‌آوری می‌کردیم آقای مؤلف این کسی که جامع کتاب است، روایاتی که عناوینش دارد خیلی خوب بود، ببینید در اینجا سه تا عنوان آورده؛ یکی اضطرار، یکی قوته باید باشه، یکی یأکل بالمعروف، یکی دیگر ولا یتلذذ فیه، این دیگر در هیچ روایت ما نیامده. قوته و یضطر بالمعروف، این در روایات ما آمده. طیب نفس هم در یک نسخه‌ای از کتاب علی بن جعفر آمده. این ولا یتلذذ، اینکه روی متون کار می‌کند برای این، این ولا یتلذذ، یعنی حق ندارد ولو مثلاً برای راحتی خودش هست، از این موارد از مال طفل بردارد، از مال بچه بردارد، این یکی را نمی‌شود. این

ولا یتلذذ فی، یا واقعاً روایتی بوده که به ما نرسیده، یا استظهار شخصی ایشان است. استظهار شخصی صاحب دعائم است، عرض کردم خودش فقیه بزرگی است، کتاب دعائم الإسلام فقه مأثور است، یعنی فقهی است که روایات است، ما هم داریم فقه مأثور ما هم داریم، مثل مقنعة شیخ صدوق، هدایه شیخ، ما هم داریم.

یک امتیازی دعائم الإسلام دارد که ما نداریم، یعنی انصافاً اگر منصفانه نظر بدهیم، دعائم الإسلام یک خصوصیتی دارد که ما آن را نداریم، و آن نکته‌اش اینه که چون دعائم الإسلام به عنوان کتاب قانون مدنی برای مصر نوشته شده، برای مصری که، چون عرض کردم، جناب إسماعیلی‌ها در مصر دویست و هفتاد سال حکومت‌شان طول کشید. از سال دویست و نود و هفت، زمان غیبت صغری، این‌ها در مصر به حکومت رسیدند، تا پانصد و شصت و هفت. این مدت حکومت این‌ها. پانصد و شصت و هفت تمام می‌شود حکومت، زمان صلاح‌الدین ایوبی که به اصطلاح وجود إسماعیلی‌های مصر تمام می‌شود. إسماعیلی‌های ایران که در قلعه الموت بودند، ششصد و پنجاه و چهار تمام می‌شوند، حدود نود سال بعد از آنها، تو ایران اسماعیلی‌ها می‌مانند، تا بعد از این تاریخی که در مصر تمام می‌شود. لذا مجموعاً در مصر دویست و هفتاد سال این‌ها حکومت داشتند. و آثاری هم دارند، همین الازهر برای إسماعیلی‌هاست دیگر، به اسم حضرت زهرا درست کردند. الازهر متعلق به این‌هاست، متعلق به إسماعیلی‌هاست. و مساجد و اینها زیاد دارند در مصر. مساجدی در این فتره دویست و هفتاد سال، اماکنی که در، یک دارالحکمه بسیار کتابخانه مفصلی چهارصد هزار جلد کتاب داشته، طبعاً همه هم خطی، و علوم روز هم که ما می‌گوییم فیزیک و شیمی، إسماعیلی‌ها به این جهت خیلی امتیاز داشتند، دنبال علوم رسمی هم بودند.

علی‌ای حال، در این کتابی که ایشان نوشته، این کتاب قانون رسمی هم بوده. ما این جور نداریم، ما چنین تعریفی نداریم، روشن شد؟ ما تعریفی داشته باشیم که متن روایات باشه، و قانون اجرایی باشه، چون ما اجرا نداشتیم، شیعه اجرا نداشته. مقنعه را عمل نمی‌کردند، چون خود مرحوم شیخ صدوق می‌رفته در مثلاً دیوان رکن‌الدوله بویی که زیدی است خود. شیعه خودش حکومتی نداشت که این رو نظام اجتماعی خودش قرار بده، دقت کردید؟ سر اینکه ما نداریم، چون پیش‌نیامد، الحاجة ام الاختراع، چون چنین احتیاجی پیش‌ما پیش نیامد. و این اهل زیدی‌ها بود، به اصطلاح إسماعیلی‌ها بود، در شیعه نبود، و لذا کتاب به اصطلاح دعائم الإسلام یک نکته لطیف‌اش این است که در بعضی از مسائل اجتماعی بیش از آن مقداری که ما روایت داریم، آن‌ها روایت دارند.

چرا؟ چون این قانون بود، قانون عملی‌شون بود، یعنی اجرا می‌شد. این قسمت ما داریم فقه مأثور، لکن فقه مأثور ما قانون نبود، کتاب فقهی بود.

این هم فقهی بود، هم حدیث بود، هم قانون بود، عملاً متن قانونی بود. لذا این امتیازی‌ست که این کتاب دعائم الإسلام دارد.

مرحوم شیخ قدس الله نفسه، از حدیث شماره پانزده را، مرحوم تهذیب و به اصطلاح کافی و فقیه، از حسین بن ابی العلاء نقل کرده اند. این روایت را در وسائل خواندیم، دیگر تکرار نمی کنیم. در این روایت قصه انت و مالک لاییک را پیغمبر فرمودند. و حاصلش این بوده که یک شخصی بوده، آن مادرش مرده بوده، میراثش پدرش می گرفته میراث این شخص را هم خودش مصرف می کرده و هم بچه اش، الی آخر این قصه، که عرض کردم در این دارد روایت دارد که پسر به پدر به پیغمبر گفت ظَلَمَنِي أَبِي. همین قصه بعینها در کتاب اهل سنت آمده با کم و زیاد. در بعضی هایشان آمده سَرَقَنِي أَبِي، دزدید، پدر من را دزدید، در متن ما آمده ظَلَمَنِي.

عرض کردم اگر متون روایت جمع بشه خیلی زیاد است، انصافاً یک رساله مفرد می شود، اگر بخواهیم متون و اسانید «انت و مالک لاییک» را جمع بکنیم. و بعد هم مرحوم صدوق تو معانی الاخبار آورده که گذشت، دیگر تکرار نمی کنیم.

حدیث شماره شانزده در کتاب تهذیب آمده منفرداً از متن تهذیب این طور است عن حسین بن حمّاد عن عبدالله بن مغیره. واضح است که این غلط است، عن حسین بن سعید عن حمّاد یا عن حسین عن حمّاد، حمّاد هم حمّاد بن عیسی. نسخه خطی تهذیب، چاپی اشتباه شده است. این روایت را ما خواندیم، این روایت مفصل را هم خواندیم. و در آنجا دارد که «لا یرزأ الولد من ما فأن کان للرجل ولد...»، این جاریه را هم در خود دارد. در اینجا البته من عرض کردم، من شبهه بسیار قوی دارم که این روایت متن فقهی باشد و روایت نباشد. و گذشت است این مسئله. این روایت شاید یک شبهه اطلاقی داشته باشد، چون روایت دارد که «إذا أنفق علیه ولده بأحسن النفقة، فلیس له أن يأخذ من مالیه شیئاً». این تعبیر را ما نداریم، فقط در اینجا آمده است. من فکر می کنم این فتوی فقهی است و این روایت نیست. این راجع به حدیث شماره ۱۶.

حدیث شماره ۱۷: در مستدرک، مرحوم حاجی نوری از کتاب علاء بن رزین، عرض کردم چاپ شده این کتاب پیش ما به عنوان اصول سته عشر، در کتاب علاء بن رزین اینجا نوشته: «عن محمد بن مسلم» چون علاء شاگرد محمد بن مسلم است، «عن أبی جعفر قال فی کتاب علی: إن الولد لا يأخذ من مال والده شیئاً إلا بإذنه، وللوالد أن يأخذ من مال ابنه ما شاء». این از مطلقات است.

البته این کتابی که الان دست ما رسیده به صورت وجاده است و ارزش علمی ندارد. من توضیحاً عرض کردم، البته این ها روی ذوقیات است دیگر ما هم؛ من توضیحاً عرض کردم، ای کاش این مؤلف جامع کتاب، این شماره به آن نمی زد. شماره برایش داده شماره ۱۷. یک شماره دیگر برای این زده، شماره ۵. باز از مستدرک، کتاب علاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر: «قال رسول الله لرجل: أنت و مالک لاییک». یک شماره دیگر زده، شماره ۶ از تهذیب و کافی و استبصار، همین سند: «علاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر قال: سألت عن الرجل یحتاج إلی

مال ابنه، قال: یا کل منه ما شاء من غیر سرف». قید دارد. قال فی کتاب علی ببینید. نصفش را یک تکه اش را یک جا آورده، یک تکه اش را یک جا آورده از مستدرک. کاملش هم در؛ خب شماره نمی خواهد دیگر. الان سه شماره برای این حدیث زده است، یک شماره کافی است.

«فی کتاب علی: إن الولد لا يأخذ من مال والده شيئاً إلا به... وللوالد يأخذ من مال ابنه ما شاء». این را از کتاب علی نقل کرده است، امام باقر. لکن خود امام باقر فرمود که: «یحتاج و من غیر سرف». اگر ما عبارت مستدرک را نگاه می کردیم، خیال می کردیم یک روایت مطلقه است؛ مطلق نیست، خود این روایت مقید است.

«و ذکر فی ذیلہ: أن رسول الله قال لرجل: أنت و مالک لأبیک». این روایت واحده است، متأسفانه در این کتاب فاصله هم انداخته و سه قسمت، سه تا شماره به آن زده است. در حقیقت یک شماره است.

حدیث شماره ۱۸: این حدیث را نخواندیم. این حدیث یک فرقی مابین کنیز دختر و کنیز پسر می گذارد. که شیخ هم رحمه الله همین مطلب را گفته است: «فالوجه فی هذه روایت أن يقومها برضا منها». اینجا گفته: «برضا منها» یعنی از آن دخترش، چون کنیزی را به دخترش داده بوده است. «لأن البنت ليست تجرى مجرى الابن فی أنه تحرم الجارية علی الاب فی بعض الأوقات» مال پسر. شیخ یک فرقی از این جهت گذاشته است. خب، این جهت یک مطلب است، یک مطلب دیگری هم هست، این است که باید قیمت عادله بگذارد و «أشهد علی ذلک و أشهد علی ذلک». این روایت هم مطلقه است، این روایت اطلاق دارد. سندش هم اجمالاً خوب نیست، از منفرات مرحوم کلینی است که از کتاب ابن محبوب نقل کرده است: «قال: سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام». نمی دانم آیا مدینه رفته از ایشان پرسیده، سؤال کرده؟

در تهذیب و استبصار، از الحسن بن محبوب نقل کرده به این ترتیب: «قال: کتبت إلى أبي الحسن الرضا علیه السلام» در کافی سندش مثل همین سند است، لکن در کافی دارد: «سأله»، در اینجا دارد: «کتبت». شاید «کتبت» ایامی بوده که حضرت در مرو بودند، در خراسان بودند.

حدیث شماره ۱۹: به عنوان عن اسحاق بن عمار: سأله عن الولد يحل له من مال... عن الوالد يحل له من مال ولده إذا احتاج إليه؟ قال: نعم، وإن كانت له جارية، بحث جاریه را هم اضافه کردند، البته اینجا قید دارد: إذا احتاج إليه. قید احتیاج آمده است. البته یک بحث معروفی هست که اگر قید در سؤال باشد، مفهوم ندارد؛ در جواب باشد، مفهوم دارد. یعنی قید اگر در سؤال باشد، مفروض مسئله است. مفروض این مسئله احتیاج است؛ پس نمی توانیم بگوییم این حدیث هم اطلاق داشته باشد.

یک حدیث دیگری هم هست که آخرین حدیث است که از علل نقل می کند که مرحوم شیخ صدوق، أبی، پدرشان: قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری که از بزرگان اصحابند. سندش خالی از بعضی اشکال نیست، آخرش دارد که: قلت له: لم يحرم علی الرجل جارية ابنه وإن كان صغيراً

وأحل له جاریة ابنته؟ این «وإن كان صغيراً»، بله، واولی ظاهراً زیادی است، «إن كان صغيراً». بله، «قال: لأن الابنة لا تنكح والابن...» این همان که الان عرض کردم. این هم حدیث دیگری است که ربطی به ما نحن فیه ندارد.

حدیث شماره ۲۲ که آخرین حدیث این باب در کتاب جامع الأحادیث است، در کتاب نسخه حمیری آمده است. دیگر من چون نسخه‌های قرب الإسناد را شرح دادم در ذهن‌تان هست، نسخه حمیری نسخه‌ای است که از نوه عبدالله بن جعفر، علی بن جعفر گرفته شده، عبدالله بن حسن. «عن أخیه موسی؛ عن علی بن جعفر عن أخیه موسی علیه السلام قال: سألته عن رجل تصدق علی ولده بصدقة، ثم بدا له أن یدخل فیها غیره مع ولده، أیصلح له ذلک؟ قال: نعم».

تا اینجا که ربطی ندارد حالا صدقه‌ای داده است. «یصنع الوالد بمال ولده ما أحب». این اطلاقش این است. «یصنع الوالد بمال ولده ما أحب». درست است «ما أحب» گفته است، اما این معنایش این نیست که بتواند بخورد و مصرف کند و تملک کند. خیلی بعید است؛ چون اینجا چیست؟ یک صدقه‌ای را به پسرش داده، بعد می‌خواهد یکی دیگر را هم با او داخل کند، دو نفر بشوند. بعد امام می‌فرماید که: «والهبة من الولد بمنزلة الصدقة من غیره». خیلی عجیب است، به نظرم چه آمده است؛ به نظرم چه آمده است؛ «والصدقة من الولد» باید باشد «بمنزلة الهبة من غیره». هرچه هم فکر کردم عبارتش روشن به نظر نیامد. به نظر من که آمده، این ظاهراً جابه‌جا کرده است که صدقه در؛ چون در باب صدقه رجوع نمی‌شود کرد، اما در باب هبه می‌شود رجوع کرد.

این ظاهراً این‌طور باشد: «والصدقة من الولد بمنزلة الهبة من غیره». می‌تواند در صدقه بچه‌اش خودش رجوع کند. این بحث رجوع در صدقه و این‌هاست. اما اینکه این معنایش این باشد که پدر در هرچه از اموال پسر، هر مقدار بخواهد تصرف کند، انصافاً این از این روایت در نمی‌آید. آنچه که هست این روایت نکته‌اش این است که می‌خواهد بگوید آیا صدقه بر پسر مثل صدقه بر غیرش است؟ حتی مشهور و معروف این است که اگر مالی را صدقه داد، روایت هم دارد، مالی را صدقه داد، از فقیر خودش نخرد. یکره؛ حکم به کراهت دادند.

زکاتی را که شما به یک شخصی دادید، از خود فقری که به او زکات دادید نخرد، نه اینکه برگردانید. آن رجوع در هبه برگشتن است یا رجوع در صدقه؛ این نه، می‌آید از همین فقیر همان پولی که به او صدقه داده، مالی را که مثلاً یک پتو به او صدقه داده، این پتو را از او می‌خرد. در روایت دارد که نه، این کار را نکنند. و فتوای اصحاب؛ عروه هم داریم، فرع عروه هم داریم. فتوای اصحاب بر این است که این مکروه است. لکن انصافاً بنده عرض کردم اگر ما باشیم و ظاهر روایت، حرمت است. حالا اصحاب فتوا ندادند، انصافاً لذا خود ما هم احتیاط وجود کردیم که این کار را نکنند. بالاتر از کراهت؛ آن را داریم ما.

اینجا بحث خرید و فروش نیست، اینجا بحث رجوع است. رجوع در صدقه را می تواند بکند؟ امام می فرماید اگر برای بچه اش باشد، بله، رجوع در صدقه، مثل اینکه به اصطلاح ذی رحم به اصطلاح، صدقه به ذی رحم می تواند؛ نمی تواند در آن رجوع کند، اما به پسرش صدقه، هبه کرده، می تواند رجوع کند. هبه در پسر خودش، در ذی رحم نیست، با اینکه آن دیگر از رحم بالاتر است.

علی ای حال این روایت مبارکه هم ناظر به بعضی از تصرفات در صدقه ای است که به بچه خودش کرده است. و این روایت ناظر به این است که صدقه به بچه، مثل هبه با غیر است. چطور در هبه غیر می تواند رجوع کند، در این صدقه ای هم که به بچه اش کرده، خصوص بچه، صدقه های دیگر را نمی تواند رجوع کند، اما این یکی را می تواند رجوع کند. این ربطی به مباحث ما نحن فیه ندارد، از ما نحن فیه خارج است.

عرض کنم این مجموعه کل روایاتی که در کتاب جامع الأحادیث، ۲۲ تا روایت، در جامع الأحادیث که در هر دو کتاب کامل خواندیم که دیگر چیزی از قلم نیافتاده باشد. و این مطلبی را ما در اول بحث عرض کردیم، بحثی را که مرحوم شیخ عنوان فرمودند: ولایت پدر بر مال بچه است، مال صغیر. مرحوم نائینی اگر این تقریرات ایشان منیه الطالب را نگاه کنید، این جلد سه به نظر نوشته که می تواند تصرف بکند، همان طور که می تواند در مال طفل به حساب ولایت دارد که تصرف بکند، این برداشتن خودش را هم می تواند انجام بدهد. زده به تتمه بحث ولایت. به نظرم صفحه ۲۲۷ است.

در صفحه ۲۳۰، نمی دانم حالا ملتفت شده خود مرحوم آقای شیخ موسی خوانساری مقرر کتاب، مرحوم نائینی می فرمایند: انصاف این است که این روایت اصلاً ربطی به باب ولایت ندارد. ما همان روز اول عرض کردیم این روایت اصلاً ربطی به باب ندارد. وقت ما را زیاد گرفتند ما وقت برای این روایات گذاشتیم. اما این هیچ ربطی به بحث ولایت اب و جد ندارد روایت. اصلاً موردش ولایت اب و جد نیست. ولایت اب و جد در جایی است که ولد صغیر باشد، این روایت ولدش کبیر باشد، بزرگ باشد، ۴۰ سالش، ۵۰ سالش باشد. نمی خواهد ولایت بر او داشته باشد، بحث ولایت نیست. بحث این است که پدر می خواهد از اموال بچه استفاده کند. می خواهد ولایت؛ اصلاً ولایت هم نداشته باشد، بچه کبیر باشد، بزرگ باشد.

لذا مرحوم نائینی در صفحه ۲۳۰ یا ۳۳۰، نمی دانم، غرض یک دو صفحه فاصله دارد، یک جا می گوید این روایت مثلاً به درد ما نحن فیه می خورد، بعد برمی گردد می گوید این ربطی به ما نحن فیه ندارد؛ البته ما از همان روز اول هم گفتیم ربطی به ما نحن فیه ندارد. اصلاً ربطی به ولایت اب و جد ندارد. اصلاً موردش آن نیست، بحث ولایت اب و جد مطرح نیست.

این هم کلیه روایاتی که هست. یک توضیح مختصری راجع به آن می گوئیم، می رویم بقیه بحثی را که شیخ در مکاسب فرمودند انجام می دهیم.